اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

س: استاد مطلبی که دیروز در باره سکونی فرمودید با توجه به اینکه عبدالله بن مغیره ۲۲۵ روایت از ایشان دارد و در حقش هم گفته نشده که یعتمد علی مثلا کذابین و اینها ولی گفته شده که از بزرگان طایفه در فقه واینها بوده، این چطور است که با این اعتمادی که به سکونی دارد و استفاده‌ای که از او کرده

ج: البته عدد را شما حتما از کتاب آقای خویی نقل کردید. ایشان مشکلش این است که تکرار دارد. اشتباه آقای خویی.

عرض کردم آقای خویی اگر روایت واحد در کافی باشد، فقیه هم باشد، تهذیب هم باشد، سه تا حساب کرده، با اینکه یک روایت واحده است. بله، تهذیب و استبصار تعددش را گفته، اما بقیه را یکی حساب کرده است. یعنی جدا جدا حساب کرده است. یک مشکل عرض کردم عددی که در معجم آقای خویی است فنی نیست. حالا غیر از اینکه مختص به کتب اربعه است. الان زمان ما اقتضا می‌کند که توسعه داده بشود، این را چند مرتبه عرض کردم، آقای خویی متأسفانه حدیث واحدی است، یکی هم هست، اصلا گاهی اوقات مرحوم شیخ از کلینی گرفته اصلا. مرحوم شیخ طوسی از محمد بن یعقوب، لذا اگر دقت بکنید، مثلا آقای خویی وقتی مثلا می‌گوید روا عن فلان، در آن تفسیر طبقات، اول همه کافی را می‌آورد. باز دو مرتبه تهذیب می‌آوردند. فقیه را لابه لا می‌گذارند. یعنی با اینکه آنها با هم یکی هستند اصلا. دو تا عدد داده ایشان. این عدد آقای خویی اعتبار فنی ندارد. شاید هم خود ایشان اشاره، من یادم نمی‌آید ایشان جایی اشاره کرده باشد.

به هر حال این را من کرارا چون عرض کردم آن عددی را که ایشان اوردند این اعتبار فنی از نظر علمی امروز قابل قبول نیست. در سطح علمی استاندارد علمی قابل قبول نیست. این راجع به این.

دیگر اگر بخواهیم راجع به عبدالله بن مغیره الان صحبت بکنیم، چون مطلبی را که من عرض کردم، تا آنجایی که من فکر می‌کنم، لم یتنبه له احد دیگر. حالا این مطلبی که لم یتنبه بخواهد بگوید باید شرحش بدهم. اگر به این آسانی بود که شما مراجعه کردید خیلی مشکل نداشت که. این یکی لم یتنبه له احد. این را باید جداگانه من شرح بدهم که دیگر خیلی از بحث خارج می‌شویم. از بحث به تمام معنا خارج می‌شویم. به همین مقدار که خارج شدیم بسمان است فعلا.

عرض کنم که بحث ما راجع به، به مناسبتی رسید به مال مختلط به حرام، بنا نبود این قدر بحث بکنیم. به هر حال عرض کردیم اعتماد اصحاب ظاهرا بر روایت سکونی است. غیر از روایت سکونی و این روایت سکونی هم عرض کردیم واضح واضحش که خب همانی است که در کتاب کافی آمده، متنش هم واضح است و در کتاب فقیه آمده جاء رجل، بعید است این با آن باشد. و فقیه باز از خود سکونی نقل کرده، محاسن برقی که قبل از نوفلی، قبل از مرحوم کلینی است، ایشان هم نقل کرده، در کتاب فقیه هم آمده، در تهذیب از کتاب الرحمه سعد بن عبدالله با یک سندی دیگری که ربطی به سکونی ندارد، عن الصادق(ع) آن هم جاء رجل الی امیر المومنین، آن هم دارد. منقعه مرحوم شیخ مفید سئل الصادق(ع) عن رجل اصلا به امیر المومنین(ع) هم نسبت نداده. یک متن یعنی حس می‌کند آدم یک نوع تشویشی هم توی قصه وجود دارد.

ظاهرا از همه صافتر همانی است که مرحوم کلینی نقل کرده، ظاهرا حساب‌هایش را که می‌کنیم انصافا از همه صاف‌تر آن است.

عرض کنم که بعد دیروز ما صحبت‌هایی کردیم مناقشاتی حرفهایی کم و زیاد اینها، و عرض شد اجملا که در بعضی از موارد انصافا اگر اصحاب قبول کردند، می‌شود جابر ضعف باشد. نه مثل عده زیادی مطلقا قائل به جابریت هستند، نه مثل عده‌ای مثل آقای خویی که مطلقا اینها منکرش هستند.

عرض کردیم بحث جابریت و کاسریت هم یک بحث کبروی دارد. آقای خویی بحث کبروی را زدند روی مسئله آیه نبأ، ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا، که اگر عمل شد، عمل یکی از مصادیق تبین است. در بحث اصولشان مرقوم فرمودند. عرض کردیم این به جایی نمی‌رسیم. بحث کبروی به جایی نمی‌رسیم. آن حالا دیگر من وارد بحثش نشوم که طولانی است.

و بحث کبروی‌اش را ما کاملا توضیح دادیم. عرض کردیم این مسئله جابریت شهرت و عمل، این در فقه اهل سنت هم وجود ندارد. ببینید در روایات، این نکته فنی چون گاهی اوقات اینها با هم نزدیکند، خلط می‌شوند. در به اصطلاح دنیای اهل سنت در بخش روایت و رجال و درایه، روایت یعنی، شهرت را می‌آورند، لکن مرادشان شهرت نقل است؛ یعنی یک حدیث مشهور باشد، ده پانزده نفر نقل کردند، یک حدیث شاذ باشد، ولو رواتش ثقه باشد، من عرض کردم اهل سنت اصولا در تعریف حدیث صحیح گرفتند باید شاذ نباشد. یعنی اضافه بر صحت سند این ما نداریم اشتباه نشود، چون این گاهی دیدم من در کلمات بزرگان ما که اشکال به اهل سنت کردند، آنها جواب دادند که شما از اصطلاح خارج شدید. راست است، آنها یک جور دیگر اصطلاح دارند، ما یک جور دیگر داریم. این اشتباه می‌شود این اشتباه را باید دقت کرد.

آنها اصلا می‌گویند اگر حدیث صحیح السند بود، اجلاء هم بودند، لکن شاذ بود، این را صحیح نمی‌دانند. این را چند بار گفتم چون مطلب ضروری است. حدیث صحیح پیش آنها کل حدیث راویه عدل ضابط یرویه عدل ضابط عن مثله الی اخر الاسناد من غیر الشذوذ و لا علة؛ نه معلول باشد، علت در لغت عرب مرض، بیماری، آن سند بیماری نداشته باشد و شذوذ و انفراد هم نداشته باشد.

راجع به اینکه حالا این دو قید را چرا اضافه کردند؟ خب بحث‌های خودشان را دارند. من هم سابقا توضیحاتی دادم. خود اهل سنت هم عده‌ای گیر کردند، که این من غیر شذوذ را از کجا آوردند؟ حالا سند صحیح است دیگر، همه ثقاتند، این من غیر شذوذ از کجا آمده و چه کسی آورده؟ و ما توضیح دادیم اگر معیار آن چیزهایی که الان دست ما هست در دنیای اسلام، در حقیقت اولین شخصی که متعرض این نکته شده که شذوذ مضر به صحت حدیث است، و حدیث حتی صحیح را خراب می‌کند، امام صادق(ع) است. چون فرض کنید بخاری که متوفای ۲۵۶ است، دقت می‌کنید؟ امام صادق(ع) متوفای ۱۴۸ هستند. یعنی ۱۰۷ سال قبل از بخاری. در همین روایت عمر بن حنظله که خب روایت عمر بن حنظله خود روایت کافی است که چون این عمر بن حنظله مرد ملایی بوده، خیلی ملاست، مرد واقعا دقیقی است، فوق العاده است، ما متعرضش شدیم مفصل در بحث تعارض. نه حالا شهرت، اصلا مرد دقیقی است. می‌گوید خذ بما اشتهر بین اصحابک و دعی الشاذ النادر فان المجمع علیه لا ریب فیه؛ خیلی عجیب است تعبیر غریبی است. یعنی ما در دنیای اسلام حالا کار نداریم با، اولین کسی که آمده گفته حدیث شاذ اصولا مردود است، به خلاف حدیث معروف، این لا ریب فیه، اصلا این قطعی باید قبول بشود. من چند دفعه عرض کردم در همین یک کلمه فان المجمع علیه لا ریب فیه، بعضی آقایان اگر سالهای قبل تشریف داشتند همین نیم سطر هم نمی‌شود، فان المجمع علیه لا ریب فیه، در فا و ان و الف و لام و مجمع علیه و لا ریب فیه، خیلی بحثهای مفصلی کردیم، احتمالات زیادی دادیم، مجموع احتمالات عقلایی‌اش، حالا احتمال غیر عقلایی که... مجموع احتمالات عقلایی‌اش نزدیک ۱۲۰ تا احتمال در همین یک کلمه ذکر کردیم و بعد هم ترجیح دادیم که مراد این است. یعنی تعیین مراد هم شده فقط مجرد احتمال نیست.

به هر حال در دنیای اسلام در دنیای علمای اسلام اولین کسی که داریم که فعلا از او داریم که می‌گوید حدیث ولو صحیح هم باشد شاذ باشد قبولش نکنید. یعنی امام صادق(ع) که در مدینه بودند می‌خواهند به ایشان بفرمایند اگر شما در کوفه دیدید پنج نفر ده نفر یک مطلب از من نقل کردند، یک نفر ولو بزرگوار مطلب دیگر نقل کرد قبول نکنید. با این تعبیر فان المجمع علیه لا ریب فیه. یعنی مجمع علیه قطعا قبول بشود، در مقابل شاذ قطعا قبول نشود.

این مبنا را علمای ما نگرفتند، اما علمای اهل سنت گرفتند رویش بنا کردند. بعد هم که بنا شد علمای ما بیایند روی همین تعاریف اهل سنت جلو بروند به قول آقایان اخباری‌ها، متأسفانه این دو قید را انداختند. خوب دقت کنید، این اصطلاحات می‌گویم خلط می‌شود.

س: این روایت مربوط به تعارض ۰۹:۴۱

ج: بله، حالا روایت البته مرحوم آقای آقاضیاء و عده‌ای از بعد از ایشان احتمال دادند که این روایت در تمییز الحجة عن لا حجة باشد، در تعارض الحجتین نباشد. ما آنجا توضیح دادیم مفصلا که روایت در تعارض نیست. برای همین هم قدما نیاوردند. روایت در اصل حجیت است. دیگر این را هم اگر بخواهیم شرح بدهیم از بحث کلا خارج می‌شویم. انشاء الله وقت دیگر. چون تا نوارهایش هم موجود است، نوارهای درس، مفصل شاید ۱۵ سال پیش، ۲۰ سال پیش، شرحش را مفصل دادیم که روایت... البته ما تعبیر آقاضیا را به کار نبردیم. ایشان تعارض تمییز الحجه عن لا حجه هستند تعبیر دارد. ما این تعبیر را خیلی دقیق نمی‌دانیم. مقومات حجیت، روایت در اصل حجیت است، در تعارض نیست. اصلا جوی دارد روایت که جوش تعارض نیست، معنا ندارد تعارض باشد.

عرض کنم که گفته شده اما در حقیقت مراد امام(ع) اصل حجیت است. گفته شده مراد این همه بزرگان مثل شیخ انصاری و دیگران، می‌دانید عده‌ای از بزرگان حتی از معاصرین ما، حتی بعضی که از مشایخ بنده هستند، می‌گویند این در تعارض است و اضافه بر آن اصلا تعدی می‌کنیم از مرجحات منصوصه به غیر منصوصه.

به ذهن ما اصلا در تعارض نیست، در ترجیح هم نیست اصلا. اصلا روایت محیطش محیط ترجیح نیست، محیط حجت و لا حجت است.

مقومات حجت است نه مرجحات. احدی الحجتین است.

علی ای حال کیف ما کان وارد این بحث نشویم این هم چون حال خودش را دارد جای خودش را می‌خواهد. این اصطلاح را چون من خیلی ضروری است هر تکرار می‌کنم. از وقتی که علامه آمده و بعد شهید ثانی در درایه، تعریف حدیث صحیح پیش ما این شد. ما یرویه العدل الامامی، آن العدل الضابط بود. ما یرویه العدل الامامی عن مثله الی اخر الاسناد، این شد حدیث صحیح. آن من غیر شذوذ و لا علة را هم برداشتند. این الان منشأ شده من چون دیدم یکی از مثلا بزرگان چند دفعه نقل کردم، اسم نمی‌خواهم ببرم، یک حدیثی را از سنی‌ها نقل می‌کند می‌گوید هیثمی در مجمع ۱۱:۵۴ گفته رجاله ثقات، بعد این آقای عالم شیعه گفته فالحدیث صحیح. دیدم سنی‌ها جواب دادند نه آقا این صحیح نیست ولو راوی‌اش ثقات باشد. چرا او به مصطلح خودش است، این به مصطلح خودش است. در این

مصطلح اگر راوی رواته ثقات باشد، صحیح است. آن باید من غیر شذوذ، می‌خواهد بگوید شذوذ دارد، چون شذوذ دارد صحیح نیست. دقت می‌فرمایید چه می‌خواهم بگویم؟ این که هی من تأکید دارم که اگر می‌خواهید در محیط اسلامی کل مذاهب اسلامی کار کنید، باید احاطه داشته باشید به تمام مبانی و زیربناها احاطه کامل داشته باشید.

علی ای حال کیف ما کان حدیث نوفلی و سکونی را خواندیم. عرض کردیم در کتاب فقه الرضا نیامده این حدیث. و این اولین عهد انتقال از نصوص به فتاواست. اما در کتاب کلینی آمده که مفصلش را خواندیم، صدوق آمده، و مخصوصا در بغداد مرحوم شیخ مفید و شیخ مفید خیلی دقیق در رجال و اسانید و حدیث نیست. متکلم بزرگی است اما در این قسمت‌ها خیلی دقیق نیست. اما انصافا شیخ مفید اصلا یک متن دیگری جاء رجل الی الصادق علیه السلام که اصلا توش امیر المومنین هم ندارد. سئل الصادق(ع) عن رجل یکتسب بما لم، پس بنابراین این یک حدیث است به ذهن ما تقریبا که بر می‌گردد به سکونی و شواهد قبول را هم گفتیم. شواهد نفی را هم گفتیم. لکن یکی از چیزهایی که باز در حدیث برای ما چون من هی شواهد سلب و ایجاب را اضافه می‌کنم، برای ما جای تعجب دارد غیر از فقه الرضا، من دیروز هم بعد از بحث بود کی بود، سابقا مفصل توضیح دادیم، کتابی که به نام جعفریات معروف است الان چاپ شده، اشعثیات یا جعفریات، من شرح حال کتاب را مفصل عرض کردم، به احتمال بسیار قوی به نظرم همان کتاب سکونی باشد. البته در این کتاب روایاتی هست که در کتاب سکونی نیست.

و عرض کردیم شواهد ما حاکی است اینها روایاتی هستند که اصحاب ما حذف کردند. چون روایت سکونی را زیاد حذف کردند. توضیحاتش را سابقا عرض کردیم. شرح حال کتاب جعفریات هم عرض کردیم. در حدود زمان شیخ کلینی که در قم بود و بغداد، این کتاب به بغداد آمد، کتاب جعفریات اصلش در مصر تدوین شده، ولکن در بغداد مورد اعتنا نشد، شیخ طوسی و دیگران اعتنا نکردند، بعدها در قرن ششم توسط مرحوم سید فضل الله، نه قطب راوندی، سید فضل الله راوندی توسط اهل سنت، از همین نسخه بغدادی را ایشان نقل کرده، چاپ هم شده به اسم کتاب النوادر، این النوادر همان جعفریات است. این در قرن ششم. باز هم مورد اعتنا واقع نشد. تا قرن سیزدهم، هزار و دویست و خرده‌ای نسخه از هند آمد، نسخه مخطوطی از هند، این نسخه را مرحوم حاجی نوری در مستدرک توزیع کردند، پخش کردند، شرحی هم راجع به آن نوشتند، بعد هم این نسخه یواش یواش مشهور شد، مخصوصا مرحوم آقای بروجردی هم قدس الله نفسه این را چاپ فرمودند. در حقیقت الان جعفریات معروف شده، این حدود یک قرن است. از سال هزار و دویست و خرده‌ای، مرحوم حاجی نوری ۱۳۲۰ وفاتش است، مرحوم آقای بروجردی هم ۱۳۸۰ ـ ۸۱

س: الان این که در بازار هست همان نسخه

ج: همان نسخه هند است

س: همان نسخه هند است؟

ج: نسخه هند است. این نسخه‌ای که الان در بازار هست، بعد کتاب نوادر اخیرا چاپ شد. نوادر مرحوم راوندی، این همان نسخه قرن ششم است.

به هر حال چون من اینها را مفصلا متعرض شدم، حالا راجع به مرحوم حاجی نوری احساس کرده که این کتاب با کتاب سکونی تشابه زیادی، متن‌ها مثل هم هست اصلا، و عرض کردیم این کتاب در مصر تدوین شده، مولفش حدود ۳۵۱ یا ۵۳ فوت کرده، اسمش هم محمد بن محمدبن اشعث است، لذا به آن اشعثیات گفتند.

از این کتاب یک میراث مصری دیگر هم داریم دعائم الاسلام در آن نقل کرده، لکن خود دعائم الاسلام پیش ما معروف نشد الا اخیرا. و بعد هم به همین ترتیبی که گفتم به دنیای ما آمد، معروف نشد تا حالا. حالا که معروف شد دیگر به خاطر هم نقل مرحوم حاجی نوری، و هم به خاطر نشر مرحوم آقای بروجردی قدس الله نفسه. با نشر ایشان خیلی این کتاب معروف شد.

و عرض کردیم کتاب، کتاب سکونی است. اضافه دارد بر سکونی. آنهایی است که سکونی نقل کرده و حذف کردند، آنها را هم دارد. آن وقت از عجایب این است که این توی روایات کتاب جعفریات نیست. این طرفش تعجب است. عادتا در جعفریات چیزهایی هست که در سکونی نیست. این یکی آن طرف قصه است. این هم چیز غریبی است، خیلی غریب است. برای ما تا حالا خیلی امروز توجه پیدا کردم. اصلا این توش جعفریات نیست. و توی دعائم الاسلام هم نیست. چون ما کرارا عرض کردیم دعائم الاسلام هم کتاب سکونی پیشش بوده، چون دعائم در مصر کتاب را نوشته، اصلا اصولا اسماعیلی‌ها مصدر مستقل ندارند، اصولا ما در رواتمان کسی نداریم نوشته باشند درباره‌اش اسماعیلیا کان اسماعیلیا. اصلا اسماعیلی‌ها نداریم، اگر هم بودند مخفی بودند، حالت علنی نداشتند. دیگر این را هم اگر بخواهیم باز بکنیم باز خیلی طولانی، خیلی مفید است این از نظر رجالی و اینها، خیلی مفید است لکن طول می‌کشد. لذا مصادر آنها مصادر ماست اصلا، یعنی آنچه که در کتاب دعائم ما آمده، یا اخیرا کتاب ایضاح ایشان چاپ شده همین روایت ماست، کتب ماست یا کتبی که ما به آن اعتنا نکردیم.

علی ای حال یکی هم از کتاب همین جعفریات. معاصرش است. شاید نه سال ده سال بعد از ایشان فوت کرده است. آن ۳۵۱ ۵۳ فوت کرده، این ۳۶۱ ـ ۶۳ . با هم در مصر هم بودند، هر دو هم در مصر هستند، معاصر هستند با هم. یکی از عجایب این است حالا من واقعا هم متحیرم. نه در جعفریات آمده، نه در دعائم آمده، نه توی فقه الرضا آمده، فقه الرضا با اینها ارتباط ندارد، اما آن دو تا با هم مرتبطند. این هم خیلی عجیب است.

و لذا خوب دقت کنید، و لذا احتمالی که من می‌دهم شاید جزو روایات مفرده سکونی بوده، کتابش نبوده . دقت کردید؟ این جزو روایات، آن وقت این یک ارزش دیگر به آن می‌دهد. یعنی ممکن است بگوییم آن کتاب سکونی آن بحث‌هایی که من دیروز کردم، این که اصحاب قبول کردند، مثل کلینی قبول کرده، شیخ صدوق قبول کرده، ظاهرا ابن الولید قبول کرده، شیخ مفید، شیخ طوسی، و بعد هم بین خوب نکته روشن شد؟ این تکمیل بحث دیروز. تمام این مقدمات را روی بحث دیروز ریختیم.

احتمال قوی داده می‌شود که این از مفردات سکونی باشد. و الا قاعدتا باید در جعفریات باشد. نیست در جعفریات، در دعائم هم نیست. خیلی عجیب است نبودنش در این کتاب جعفریات جزو عجایب کار است. می‌خواهیم بگوییم در کتاب سکونی نبوده خب نقل کلینی و بزرگان، نمی‌گذارد این را قبول بکنیم. لذا خوب دقت کنید به نظر ما این یک شاهد ایجابی است برای اینکه روایت را قبول بکنیم. یعنی این که می‌بینیم بزرگان اصحاب ما قبول کردند، شاید این را به عنوان روایت مفرده سکونی گرفتند. از آن کتاب معروف که آن شبهات را گفتیم، در آن نباشد.

و مخصوصا که می‌دانیم شیخ مفید هم از امام صادق(ع) مستقلا آورده، سئل الصادق علیه السلام. چون ما یک نکته‌ای را عرض کردیم که کتاب سکونی، روایت سکونی، حالت انفراد، ادبیاتش خودش منفرد است پس معلوم می‌شود منفرد نیست، ادبیات انفراد ندارد. روشن شد با تتمه بحث دیروز؟

لذا شاید بشود ملتزم شد که مال حلال و بعدش هم قانونی هم هست، یعنی با شواهد اعتباری می‌سازد. چون لسان روایت، لسان حکم وضعی است؛ یعنی شما می‌دیدید در مالت حرام هست، خدا آمده یک نوع مصالحه کرده، گفته یک پنجمش مال من، چهار پنجمش حلال مال تو. این یک لسان، اصلا خود این تعبیر یک تعبیر قانونی است. یک تعبیر قابل قبولی است. دقت می‌فرمایید؟ ان الله رضی این یک تعبیر قابل قبولی است اصلا. و روی شواهد قانونی هم می‌سازد. چون صاحبش را که نمی‌شناسیم. خدا می‌آید یک مصالحه می‌کند، می‌گوید یک پنجمش مال من، چهار پنجمش، بله این مصالحه اگر باشد بیشتر به صدقه می‌خورد، این بحث دوم که مصرفش صدقه است یا مصرفش

بقیه خمس است. طبعا اینجا وارد این بحث نمی‌شویم، چون ربطی به ما نحن فیه ندارد، در بحث خمس، و فروع دیگری که دارد. وارد این بحث نمی‌شویم.

بحث دیگری که در اینجا هست قبل از البته من هنوز روایت را تمام نکردم. یک روایت دیگر هم مانده باید بخوانم. بحث دیگر این است که آیا روایت موردش جایی است که بالفعل توش حلال و حرام است، یا روایت شامل می‌شود جایی که کلا محتمل حرمت است؟ اگر کلا محتمل، به نحو به درد ما نحن فیه می‌خورد، یعنی بحث جوایز السلطان. چون اینجا بحث این است که کل مال، حلال است یا حلال نیست، بحث سر این است.

انصاف قصه در این مسئله سخت است جواب دادن، چون متون روایات مختلف است، لکن قدر متیقنش که در تعابیر آمده، خلط حرام، اگر این باشد ما نحن فیه را نمی‌گیرد اشکال شیخ انصاری. آقای خویی هم این اشکال را کردند. انصافا اگر عنوان اختلط الحلال بالحرام باشد، این ما نحن فیه را نمی‌گیرد. انصافا نمی‌گیرد. اما اگر بعضی روایات اصبت مالا چون در ما نحن فیه روایاتش به هر حال بنا شد مجموعه روایت بگیریم، تنقیح موضوع مشکل می‌شود؛ یعنی تقریبا لسان دلیل مثل مثال لبی می‌شود، دلیل لبی می‌شود. قدر متیقن اینکه حلال و حرام بالفعل موجود باشد. پس شامل ما نحن فیه نمی‌شود. این اشکال شیخ.

اشکال که باز بنده به کل مطلب داشتم که این برخورد نحو شخصی است با قصه. یک برخورد شخصی. ممکن است اصلا بگوییم اموالی را که از جوایز السلطان می‌گیریم کلا حرام است، حالا کاری به علم اجمالی و شبهه محصوره وغیر محصوره، اصلا کلا حرام است؛ چون اینها حق تصرف ندارند، اینها ظلمه هستند، و غاصب این مقام هستند، حق ندارند، کل اموالشان حرام است. کاری بگوییم مخلوط به حلال و حرام هم نیست. کلا حرام است. و یک جهت اجتماعی.

آن هم اگر اشکال بکنیم این روایت ربطی به ما نحن فیه ندارد. به اینکه مثلا با این کار درست بشود. این راجع به تا اینجا.

چون برگردیم باز و اما غیر از روایت سکونی که خواندیم، عرض کردیم یک روایت دیگر هست مال عمار بن مروان که مرحوم شیخ صدوق منفردا آورده، آنجا هم دارد مال مختلط به حرام، و توضیحاتش گذشت، که حتی خود شیخ صدوق هم در کتاب خصال آورده است. و ما هم الان توجیهی نداریم مگر همین که عمار بن مروان مشکل دارد یا حذف دارد یا سقط دارد، نمی‌فهمیم حالا به هر حال، ظاهر عبارت که از نسخه حسن بن محبوب نسخه خوبی است. چرا اصحاب عمل نکردند؟ دیگر فعلا نفهمیدیم فقط می‌دانیم که اصحاب عمل نکردند.

حدیث دیگری که باز ما داریم یک حدیثی است که باز مرحوم شیخ صدوق منفردا نقل کرده است. جای دیگری ندارد. سندش حدیث همین طور است در باب ۵ به اصطلاح. احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی، اینجا همدانی بخوانید، ایشان مال همدان بوده. این آقا را ما نمی‌شناسیم. الان عرض کردم مشایخ قم را نمی‌شناسیم. ایشان از همان مشایخ ایران است که نمی‌شناسیم. نمی‌دانیم اگر مرحوم شیخ قبل از رفتن نجف خودش ملا بود، ظاهرا توی راه می‌نوشت علمای راه یا می‌آمدند ایران، اقلا یک مقدار هم از علمای ایران می‌نوشتند.

به هر حال احمد بن زیاد بن جعفر همدانی را فعلا نمی‌شناسیم، راه ما فقط خود صدوق است. صدوق می‌گوید من از حج بیت الله که بر می‌گشتم به همدان ایشان را دیدم. همین احمد بن زیاد و کان رجل خیرا به نظرم صالحا صدوقا، عبارتش را بیاورید احمد بن زیاد بن جعفر در همین کامپیوترها. صدوق از ایشان تعبیر می‌کند به این عنوان. لذا الان توثیق ما منحصر به صدوق است. دقت می‌فرمایید؟ الان هم بنای اصحاب ما قبول روایتش است. الان چون توثیق کرده صدوق و توثیقش هم حسی است دیگر، خودش در همدان ایشان را از نزدیک دیده، پس این اگر عبارت را آوردید بخوانید چون می‌خواهیم همیشه عین عبارت حفظ بشود.

احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی قال حدثنا علی بن ابراهیم که مشایخ معروف است عن ابیه عن محمد بن ابی عمیر که شأنش اجل است، عن غیر واحد، می‌گویم این غیر واحد غیر از مراسیل است. این غیر واحد را باید قبول کرد.

ما یک توضیحی راجع به کلمه غیر واحد دادیم، و آن اینکه شاید مراد نقل به مضمون باشد. یعنی ابن ابی عمیر مثلا از یک کسی دو تا شنیده، از یکی سه تا شنیده، از یکی یکی شنیده، همه‌اش را جمع کرده شده پنج تا. عن غیر واحد، یعنی عده‌ای این مطلب را گفتند. اما اگر مرادش این باشد که عده‌ای پنج تا را گفتند خیلی عجیب است چون نداریم الان. این که پنج تا را گفته باشد فقط یکی داریم، آن هم روایت حسن بن محبوب و عمار بن مروان. عن غیر واحد عن ابی عبدالله الان که نداریم.

س: این اصطلاح خاص در علم رجال است یا تعمیم دارد؟

ج: در حدیث است. مولفین قدیم دارند. این در کتاب مثلا اغانی زیاد دارد. مثلا سه تا سند دارد، اخبرونی جمیعا و یدخل حدیث بعضهم فی بعضهم این طوری دارد. اما اینجا تصریح ندارد غیر واحد است.

قال الخمس علی خمسة اشیاء غیر منصرف است کلمه اشیاء، علی الکنوز و المعادن و الغوص و الغنیمه و نسی ابن ابی عمیر الخامس؛ تازه ایشان پنجمی را هم فراموش فرمودند.

این روایت فعلا باز هم از منفردات صدوق است. آوردید عبارت مرحوم یعنی در معجم و اینها آقایان پیدا کردند راجع به احمد بن زیاد بن جعفر همدانی. بله مرحوم شیخ صدوق

س: سبعة اشیاء باید

ج: بله آقا

س: سبعه باید می‌گفت چرا خمسه گفته؟

ج: حالا گفته این جوری گفته من چه کار کنم؟

در کتاب خصال دارد که بعد ذکر هذا الخبر هکذا قال قال هکذا، قال مصنف هذا الکتاب در خصال اظن الخامس الذی نسیه ابن ابی عمیر مالا یرثه الرجل و هو یعلم ان فیه من الحلال و الحرام؛ ان فیه من الحلال، من که جایش نیست دیگر. ان فیه الحلال و الحرام باید باشد.

س: باید می‌گفت دو سه مورد

ج: پنج تایش دیگر حالا

و لا یعرف اصحاب الحرام فیؤدیه بخوانید، منصوب، یعنی حتی یؤدیه، الیهم، ولا یعرف الحرام بعینه فیجتنبه، باز منصوبا بخوانید، فیخرج منه الخمس. ایشان می‌گوید پنجمی مال مختلط به حرام است. لکن از عجایب این هم هنوز هم نفهمیدیم ایشان مال مختلط به حرام در ارث زده است. حالا چرا ارث نفهمیدیم؟ یک پولی به من ارث رسیده، احتمال می‌دهم می‌دانم که پدرم در این اموالش مثلا یا برادرم آن مورثی که بوده، توش حلال و حرام کرده، نمی‌دانم. عنوان مال مخلوط به حرام ربطی به ارث ندارد، خب در غیر ارث هم می‌آید توی اموال خود ما هم می‌آید. این را هم نفهمیدیم. این هم از جاهایی است که ما نفهمیدیم. که مرحوم صدوق چطور این را به ارث زده است؟

س: لابد توی روایتی دیده

ج: نمی‌دانم.

بعدش هم الذی اظن دارد، الظن الخامس الذی نسیه، ببینید اصولا مبدأ ظن را کاشکی ذکر می‌کرد. ظاهرا مبدأ ظنش همان روایت عمار بن مروان است که حسن بن محبوب نقل کرده است. احتمالا دیگر، غیر از آن ... لکن روایت عمار بن مروان که آنجا آمده، آن روایتی که مال عمار بن مروان بود، اگر الان بخوانم دو مرتبه باز دقت بکنید.

پنج تایی که در روایت این که من خیلی هی دقت در متون می‌کنم این سابقین از این دقتها بیشتر بود. الان چون تسامح شده، در آن روایت این است که یکی معادن، معادن توی این هم هست. یکی بحر، اینجا بحر است، در اینجا غوص است. حالا بحر و غوص را باید یکی بگیریم. یکی غنیمت است، اینجا هم غنیمت است. فی ما یخرج من المعادن و البحر و الغنیمه و الحلال مختلط بالحرام، این هم ارث توش ندارد. این جا هم ایشان گفته و نسی الخامس، این خامس را این گرفته. یکی هم کنوز است. کنوز را اینجا هم دارد ایشان، ایشان هم دارد. فقط بحر و غوصش با همدیگر فرق می‌کنند و الا مثل هم هستند. یک پنجمی‌اش، احتمالا این که ما می‌فهمیم شیخ صدوق به قرینه آن روایت فرموده احتمالا مال مختلط به حرام باشد.

لکن ما کرارا عرض کردیم اگر ایشان بخواهد احتمال بدهد راهش این نیست. آن روایت مال کتاب حسن بن محبوب است و مال عمار بن مروان که حالا معلوم نیست کدام یکی است. ایشان اگر می‌خواست بفهمد باید این کار را می‌کرد، باید مثلا روایات دیگری از ابن ابی عمیر بود از یک نفر ولو، نه از غیر واحد. از دو نفر، سه نفر، توی یکی دو تا بود، توی یکی سه تا بود، تو یکی مثلا این مال مختلط هم بود. اینجا می‌توانست بگوید مراد از کلام ابن ابی عمیر این یکی است. وقتی آن حدیث موجود نه ابن ابی عمیر در وسطش است، اصلا ربطی به ابن ابی عمیر، حسن بن محبوب عن عمار. نمی‌شود قرینه قرار داد برای اینکه این دو تا روایت، شارح آن باشد که آن نسی، یعنی خصوص مختلط به حرام.

خب ممکن است بگویید ایشان نظرش این است که روایات اهل بیت(ع) یکی است، فرق نمی‌کند راوی دو نفر باشند. روایات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین یکی است. درست این مطلب، قبول است این مطلب که روایت یکی است. بحث سر شناخت متن است. خب ما روایات اهل بیت(ع) یکی، یکی چهار تا ذکر می‌کند، یکی سه تا ذکر می‌کند. الان ایشان اشکال فرمودند که باید هفت تا باشد. این روایات اهل بیت(ع) را ما قبول داریم یکی است، اما الان صحبت سر شناخت دقیق متن است که متن ما کدام یکی است؟ این یک مطلب.

س: ۳۰:۳۳

ج: بله، رجل ثقة مرحوم خود صدوق دارد.

پس یکی این. از این عجیب‌تر که واقعا هم من هنوز نفهمیدم در مقنع. مقنع عرض کردیم یک متن فقهی کاملا فشرده‌ای است که متون روایات است. در مقنع این طور دارد: روا محمدبن ابی عمیر ان الخمس علی خمسة اشیاء، خوب دقت کنید. آخرش دارد و نسی ابن ابی عمیر الخامس؛ این خیلی عجیب است حالا، آن اظن را هم ندارد، در کتاب مقنع، در کتاب خصال دارد. انسان در یک کتاب فقهی مگر بگوییم کتاب فتوایی نبوده است. انسان در یک کتاب فقهی همچین متنی را نمی‌آورد، خیلی عجیب است اصلا. خب آن متن روایت عمار را می‌آورد. مثل این است که انسان در کتاب توضیح المسائل بنویسد که در مجموعه روایات ابن محبوب آمده که مثلا مطهرات ده چیز است. هشت تایش را بنویسیم، بنویسیم نهم و دهم را هم حسن بن محبوب فراموش کرده است. خب این انسان در کتاب توضیح المسائل که نمی‌نویسد. این را در کتاب حدیثی می‌آورد، دقت می‌فرمایید؟ ممکن است انسان در کتاب حدیثی این را بیاورد چون می‌خواهد متن حدیث را بیاورد، اما در کتاب فقهی... خیلی

س: عین روایت را

ج: هان مگر اینکه خیال کرده کتاب اصلا کتاب عملی نبوده، آخر در کتاب فقهی و عملی بنویسد این آقا فراموش کرده. یک شوخی هست که به ملا نصر الدین گفتند تو ملا هستی یک حدیثی بگو. بعد یک سند آورد حدثنی فلان عن ابن عباس قال رسول الله(ص) که مومن دو تا صفت دارد. بعد ملا نصر الدین گفت یک صفتش را ابن عباس فراموش کرد، یکی را هم من فراموش کردم. این هم شبیه شوخی‌های متعارف... این که واقعا برای من، من هنوز نفهمیدم خدا شاهد است اصلا ایشان چطور خب شما که حدیث عمار بن مروان را نقل کردید، مضمونش هم یکی است، خب آن را می‌آوردید. این که در یک متن فقهی بگویی که پنج تاست، پنجمی را هم ایشان فراموش کرد. خب چرا در متن فقهی آوردی؟ این را باید در متن حدیثی بیاورند. عادتا این طور است دیگر. اما در متن فقهی که فتواست نسی الخامس. حالا کاشکی هم آن اظن را هم آنجا می‌فرمود، آنجا هم هیچی نگفته. نگاه کردم مراجعه کردم مقنع امروز، چون واقعا اول باور کردم که احتمال دادم که این جور ننوشته، شاید یک جور دیگر نقل کرده است. دیدم نه نوشته نسی ابن ابی عمیر الخامس، بعد هم به یک حدیث دیگر نقل کرده است.

س: استاد علاوه بر فقیه، مقنع هم فتوای ایشان بوده؟

ج: بله، موجزتر از فقیه است. هنوز هم نمی‌دانم که دقیقا که در مقنع چه کار کرده؟ این کاری که الان ما می‌فهمیم متون روایت است. از فقیه در این جهت دقیق‌تر است. کاملا متون روایت است. کاملا. البته چند بار عرض کردم مرحوم صاحب وسائل آن قسمت‌هایی که در

کتاب مقنع، به عنوان روی مثل اینجا روی ابن ابی عمیر اینها را در وسایل آورده. اما آقای بروجردی عقیده‌اش این بود که کل کتاب مقنع از این قبیل است ولو روا توش نباشد.

لذا در جامع الاحادیث کل مقنع را آورده، خوب دقت بکنید. و این هم برای ما باز تعجب آور است از مرحوم بروجردی، کل من لا یحضر را نیاورده، کل مقنع را آورده، با اینکه من لا یحضر را هم آن جایی که روایت نیست فتواست آن هم روایت است، فرقی نمی‌کند. صاحب وسائل هم همین کار را کرده است. صاحب وسائل هم در کتاب وسائل کل من لا یحضر را نیاورده. چون عرض کردیم موارد بسیار زیادی است که مرحوم صدوق روایت را یک دستکاری مختصری کرده که درست بشود، به صورت فتوا آورده است. یا حتی جایی هم دستکاری نکرده به صورت فتوا آورده است. مرحوم صاحب وسائل و مرحوم آقای بروجردی این قسمت‌ها را نیاوردند از فقیه. من عرض می‌کنم که معلومتان باشد که اگر می‌خواهید کاری بشود بتوانید دست بگذارید، اینجا نقص است اینجا اشکال است. این خودش نقص است، این کار نقص است. این قص را در مقنع آقای بروجردی تأمین کردند رحمة الله علیه. ایشان کل مقنع را آورده ودرست هم همین است. از نظر فنی همین است. لکن به جای این کل فقیه را هم باید می‌آوردند. حتی وسائل، تعجب از وسائل است که اخباری است. ایشان خیلی تعجب است. بحث فنی این اقتضاء را دارد که باید ایشان حتی کتاب، روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ اما در وسائل و در جامع الاحادیث مرحوم آقای بروجردی آنجاهایی که عنوان روا و روی ندارد، نیاوردند. لکن حقش این بود که می‌آوردند. این راجع به این روایت با آمدنش در یک کتاب فقهی با این صورت که واقعا ...

و اما راجع به سند، عرض کردم چون می‌گویند غیر واحد است، سند را قبول می‌کنند. این یکی از آن مواردی است که ما کرارا عرض کردیم فرق بین مسلک فهرستی یا تحلیل فهرستی که ما قائلیم با تحلیل رجالی.

الان علمای ما این را غالبا قبول می‌کنند چون بعدش هم ابن ابی عمیر، حالا غیر از اینکه مراسیل ابن ابی عمیر را قبول دارند، غیر واحد گفته. آن احمد بن زیاد را هم که خود ایشان توثیق کردند. توثیق ایشان هم حسی است دیگر، چون دیده او را در همدان.

عرض کنم لکن ما عرض کردیم این روایات نسبتا معتنابهی هم هست، کم هم نیست. ایشان توسط همین احمدبن زیاد، به قول آن شیخ الرئیس در آن بحث کلی تمیم می‌گوید رجل همدانی. با این رجل همدانی که ایشان ملاقات فرمودند مقدار معتنابهی روایات علی بن ابراهیم را آورده، میراث‌های علی بن ابراهیم است. یکی هم همین. غیر از این هم هست. شاید تا آن جایی که من دیدم تتبعم کامل نیست، سه چهار درصدش غیر از علی بن ابراهیم است. و اینها انفراد شیخ صدوق است. اینها انفرادات شیخ صدوق است. یا به عبارت اخری

انفرادات استاد ایشان است. همین آقای احمد بن زیاد. یعنی ایشان نقل می‌کند از ابن ابی عمیر فرض کنید کلینی نقل نکرده، دیگران نقل نکردند، خود صدوق در کتاب‌های دیگرش نقل نکرده، و این طبعا برای ما عرض کردم الان فعلا اینها قبول دارند اصحاب ما. برای ما مشکل دارد، مشکلش به جهت این است که صدوق خودش قمی است. قم میراث علی بن ابراهیم است. ایشان با یک واسطه واحده از علی بن ابراهیم نقل می‌کند. از مثل مرحوم پدرش از علی بن ابراهیم.

چطور شده که ایشان در همدان روایاتی را از علی بن ابراهیم دیده که در قم نبوده، اگر در قم بود خب نقل می‌کرد از علی بن ابراهیم. و این می‌شود باید یک توجیهی برایش بشود؛ چون گفته ثقه است، دقت کنید چه می‌خواهم بگویم. این مثل این می‌ماند که یک کسی مثلا الان تقریرات آقای خویی چاپ شده دیگر خب می‌دانید ده‌ها جلد تقریرات ایشان، یک کسی برود در هند مثلا یک دهی پیدا بکند، یک پیرمردی باشد که مثلا پنجاه سال قبل شاگرد آقای خویی بوده، یک چیزهایی از آقای خویی نقل بکند که در هیچ یک از تقریرات نباشد. نه اینکه نمی‌شود، می‌شود، اما اینکه این چقدر ارزش دارد؟ این ارزش این کار چقدر است؟

چطور شده مرحوم شیخ صدوق که خودش قمی است، بزرگ شده قم است، بچه قم است، و هنوز به قول معروف شاید خود علی بن ابراهیم را به خاطر پدرش کاملا همزمان حساب می‌کند، این میراث‌ها را نقل نمی‌کند درقم، می‌رود از همدان و از طریق این شخص. این هم الان برای ما خیلی ابهام دارد. یعنی الان ما به لحاظ فهرستی مجموعه این روایاتی را که صدوق از این شخص ثقه به تعبیر خود ایشان، از علی بن ابراهیم نقل می‌کند، روشن شد؟ چون در درجه اول صدوق باید میراث‌های علی بن ابراهیم را مطلع باشد.

اگر آقایانی که بعضی می‌خواهند کار جدیدی روی رجال بکنند، همین روایات احمد بن زیاد را در آثار شیخ صدوق استخراج بکنند. به نظرمن تا آن جایی که من می‌دانم تک و توکی اگر جای دیگر مثل کافی آمده، فکر نمی‌کنم یادم نمی‌آید، دقیقا الان یادم نمی‌آید. و مجموعه بدی هم نیست. عدد معتنابهی است از روایات. یکی هم همین جا همین روایت. این هم برای ما هنوز ابهام دارد. ما برای احترام صدوق می‌گوییم ابهام دارد. طرف ثقه لکن مطالبی نقل کرده که در قم که خود شیخ صدوق قمی است و بچه قم است، و پدر ایشان علی بن ابراهیم را درک کرده، کلینی درک کرده، خیلی عجیب است برای ما این خیلی قصه غریبی است، واقعا قصه تعجب آوری است.

لذا این سنخ روایات این سنخ روایت قبولش برای ما فعلا مشکل است. روی شواهدی که ما می‌خواهیم بررسی، وثوق پیدا بکنیم شواهدش مشکل است. و کار دیگر که عرض کردیم این را در متن فقهی آورده، این هم اشکل است. نمی‌فهمیم چرا مرحوم صدوق این کار را کردند.

پس غیر از روایت سکونی و ما چیزهایی که شبیه متن سکونی بود، دو تا چیز دیگر هم در قم مرحوم صدوق منفردا نقل کردند. یکی از کتاب حسن بن محبوب، شاهد نداشتیم. یکی هم از کتاب علی بن ابراهیم که ایشان هم از کتاب ابن ابی عمیر گرفته است. این هم متأسفانه شواهد فهرستی روشنی ندارد. شواهد رجالی دارد، چون استادش ثقه است، لکن ما به نظر ما خالی از شبهه نیست. خالی از اشکال نیست.

باید دنبال بگردیم که این آثار علی بن ابراهیم بوده، که خود ایشان قبول نداشته.

من یک نکته‌ای را وقت تمام شده عرض می‌کنم. ببینید اختلاف در یک کتاب دائما مضر به کتاب نیست. اشتباه نشود. درباره محاسن برقی دارد زید فیه و نقص. اگر زیاده و نقیصه داشته باشد نسخه‌ای مثلا در یک نسخه‌ای صد تا روایت، یک نسخه ۱۲۰ تا، یک نسخه ۷۰ تا، خود این فی نفسه مضر نیست. یک به اصطلاح عوامل خارجی دارد که... مثلا اگر خود مولف این کار را کرده، چه مضر است؟ الان هم متعارف است زمان ما ،چاپ اول، دوم، سوم، ویرایش، کم می‌کند، زیاد می‌کند، متعارف است زمان ما. شاید خود مرحوم برقی اول محاسن نوشته، پنج سال دیگر باز روایت دیگر پیدا کرده، یک عده را حذف کرده یک عده اضافه کرده. این زید فیه و نقص چون دیدم بعضی این را شاهد گرفتند برای خرابی، این کافی نیست. حالا نکات دیگر چه دارد چون در این بحث یک روایتی هست که یک نکات لطیفی دارد این نکات را آنجا شرح می‌دهیم.

پس فعلا ما هستیم و در این بحث مال مختلط روایت سکونی. لکن اجمالا شواهد اثباتش زیاد است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین